

## آزادی سیاسی و اجتماعی از دیدگاه قرآن و نهج البلاغه



آزادی سیاسی و اجتماعی از دیدگاه قرآن و نهج البلاغه

امیر رحمانی

مقدمه

یکی از اموری که از دیر زمانی فکر بشر را به خود معطوف کرده است و بسیاری از دانشمندان و متفکران را به تکاپوی اندیشه و قلم وا داشته است و مصلحان را به دعوت و قیام و جهاد فرا خوانده است، مسأله آزادی سیاسی و اجتماعی است. اهمیت این امر برای بشر آن قدر زیاد است که در همه اعصار انسان‌هایی برای رسیدن به آن و برای حاکمیت آن در جامعه جانفشانی کرده‌اند، اما حقیقت آزادی چیست؟ گمشده واقعی کدام است؟ منشأ آزادی و ریشه آن کجاست؟ و چرا آزادی برای انسان و جامعه انسانی کمال است؟ آیا برتر از آزادی هم چیزی هست؟ آیا آزادی اجتماعی محدود به حدی می‌شود؟ اگر نه، چرا؟ اگر آری، چرا؟ حد آن چیست؟ اساساً چرا آزادی به این حد از مطلوبیت برای بشر رسیده است؟ چه عواملی سبب فقدان و سلب آزادی در جوامع بشری می‌شود؟ راه مقابله و رفع و دفع این عوامل کدام است؟ چه اصول و قواعد اجتماعی می‌تواند تأمین کننده این خواست عمومی باشد و بقای آن را تضمین کند؟ جایگاه مردم و نخبگان اجتماعی و علما و صاحبان قدرت و حاکمان، در این میان کجاست؟ و...

این‌ها سؤالاتی است فرا روی هر مکتب و نحله‌ای که دغدغه انسان و سرنوشت اجتماعی او و جامعه انسانی را دارد و مدعی تأمین سعادت اوست.

صدها سال است که اندیشمندانی با جهان‌بینی‌های مختلف، درصدد جواب به این پرسش‌ها برآمده‌اند.

حاصل فکر آنان، مکتب‌های اجتماعی و سیاسی و نظام‌های حکومتی گوناگونی را در جهان پراکنده است، اما چه بسیار از این مکاتب و ایده‌ها و نظام‌های سیاسی که در طول زمان به افول گراییدند و داغ آرمان آزادی بخشی را به دل پیروان خود نهادند. چه حکومت‌هایی که با ایده‌های نو و فریادهای «آزادی؛ آزادی»، به قدرت رسیدند، ولی رهاوردی جز استبداد و دیکتاتوری نداشتند.

امروزه، متفکران منصف دنیا به ضعف مکاتب بشری موجود و نظام روابط سیاسی اجتماعی حاکم بر جوامع، در تأمین این گوهر کمیاب، معترفند و به دنبال عرضه راهی جدید فرا روی انسان هستند.

اندیشمندان مسلمان، به جهت سابقه طولانی استعمار و استبداد جوامع اسلامی و عطش مسلمانان برای رهایی و آزادی، به این مهم، علاقه نشان می‌دهند و می‌خواهند سخن تازه‌ای عرضه کنند، اما بیشتر از منابع و افکار متفکران غیر مسلمان و فیلسوفان مادی‌گرا تغذیه می‌شوند که خود زمینه‌ساز انحراف در برداشت صحیح و کارآمد از این مقوله است.

این نوشته، بر آن است تا با تحقیق در باره این موضوع، با محوریت قرآن کریم و کلمات امیرالمؤمنین(ع) در کتاب شریف نهج البلاغه، صفحه جدیدی از تفکر ناب اسلامی را فرا روی محققان و خوانندگان ارجمند باز کند، و رهاورد ادیان الهی و کتاب جامع آسمانی و منطق علوی را در این باره نشان دهد.

باشد که این تلاش، مقبول حضرت حق و نجات بخش آخرین، افتد.

فصل یکم - آزادی چیست؟

انسان، موجودی است تکامل‌گرا و رشدپذیر. انسان، زنده است و حرکت و تلاش دارد و برای هدفی والا آفریده شده است که باید به سوی آن برود. در مسیر رشد و تعالی، او، محتاج عواملی است که بدون آن، تکامل‌اش محقق نمی‌شود.

بعضی از این عوامل، ایجابی و مثبت است، مانند تعلیم و تربیت صحیح و شکوفا کننده و فرهنگ صحیح حاکم بر محیط زندگی، و برخی سلبی و از امور عدمی است که نباید باشند، مثل قید و بند داشتن و اسیر بودن که از حرکت و رشد جلوگیری می‌کند.

البته گاهی مانع، طبیعی است و جزء نوامیس خلقت است که رهایی از آن، نه مطلوب و ممکن است و نه کمال و مرغوب.

آزادی، رها بودن و یا رها شدن از قید و بندی است که نیروی حرکت انسان و اراده او را متوقف می‌کند و به زنجیر می‌کشد، چه این قید و بند، فعلیت یافته و سپس گسسته شود و چه شأنیت اسیر کردن را داشته باشد، ولی شخص، خود را گرفتار آن نکرده باشد.

بنابراین، آزادی، مربوط به موانع فعل نیست، بلکه مربوط به موانع فاعل است؛ یعنی، چیزهایی که مانع ابراز فعالیت و ظهور اراده فاعل می‌شود. پس آزادی یعنی این‌که میدان عمل و تجلّی اراده انسان باز باشد نه بسته و تنگ.

برای بیان مطلب، مثالی ذکر می‌کنیم. فرض کنید یک بوته گل برای رشد و نمو به عواملی احتیاج دارد، مثل خاک و آب و نور کافی و حرارت و هوای مناسب و امنیت از باد و سرما و آفات، اما این‌ها، همه، عوامل اثباتی رشد او هستند. اگر این بوته گل، درون کوزه‌ای قرار گیرد، بر فرض وجود آنچه گفتیم، باز رشد و نمو او محقق نمی‌شود؛ چون محیط بسته است و شاخه‌های گل امکان بالا رفتن ندارند و دیواره کوزه بر آن فشار می‌آورد و او را از حرکت باز می‌دارد.

در حیات اجتماعی انسان نیز برای رشد و خلاقیت انسان و شکوفا شدن استعدادها نهفته او، علاوه بر عوامل مثبت، آزادی و نبود قید و بند، شرطی اساسی و لازم است که بدون آن استعداد انسان به فعلیت نمی‌رسد.

از آنچه گفتیم، روشن می‌شود که آزادی، از حقوق طبیعی انسان است. آزادی، حقی تکوینی است که مطابق خلقت او و لازمه کمال‌طلبی فطری اوست. هر انسانی از آن جهت که طالب کمال مطلق است و به سوی او حرکت می‌کند، باید برای حرکت خود میدان باز داشته باشد تا بتواند به هدف خلقت برسد. این حق، هم برای خود شخص تکلیف می‌آورد و هم برای دیگران. خود شخص، در نظر عقل، نمی‌تواند راه کمال و حرکت خود را مسدود کند و اراده خویش را تابع اراده غیر قرار دهد. به عبارت دیگر، آزادی، از حقوق غیر قابل اسقاط است آزادی، مانند حقوق جعلی و اعتباری نیست که سلطنت آن با ذوالحق باشد تا بتواند از آن چشم‌پوشد و آن را اسقاط کند. لذا امیرالمؤمنین علی(ع) در وصیت خود به فرزند گرامی‌اش امام حسن(ع) می‌فرماید: «لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حراً». یعنی، حریت و آزادی انسان، امری است الهی که خداوند متعال در وجود انسان قرار داده و نباید انسان آن را از خود سلب کند. چه به مملوکیّت ظاهری برای دیگری و چه به اسقاط حقّ حاکمیت اجتماعی و آزادی اجتماعی، و نیز دیگران هم مجاز نیستند که آزادی دیگران را سلب، و اراده اشخاص را سرکوب کنند؛ چون، خدا، همه انسان‌ها را آزاد قرار داده است. سدّ شدن در مسیر کمال انسان، یعنی به هلاکت افکندن و تباہ کردن و محرومیت انسان.

فصل دوم - منشأ آزادی اجتماعی از دیدگاه قرآن

خداوند تبارک و تعالی، در قرآن فرموده است: «بعضکم من بعض» و «قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم ألاّ تعبدوا إلاّ الله و لا تشرک به شیئاً و لا یتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله فانّ تولّوا فقولوا اشهدوا بانّنا مسلمون»

مستفاد از این دو آیه شریف، این است که در منظر قرآن کریم، همه افراد انسان، با همه اختلافات و تفاوت‌ها و امتیازاتی که دارند، اجزایی متشابه از یک حقیقت واحد هستند؛ یعنی، نوع انسان و اجتماع بشری، برای تحقق خود، به همه اجزا محتاج است.

هیچ کس در این خصوصیت (بعض بودن) فوق دیگری نیست، گرچه هر گروه و صنفی از مردم، خصوصیات و تفاوت‌هایی با دیگران دارند و هر کدام به شکلی در این اجتماع تأثیر می‌گذارند. اما چون اولاً، همه از نوع و حقیقت وجودی واحد هستند و ثانیاً، مختار و آزاد و صاحب اراده خلق شده‌اند و ثالثاً، به یک نسبت در تشکیل جامعه انسانی سهیم‌اند، پس لاجرم همگان در امور اجتماعی آزاد و مختار و صاحب حق تصمیم‌گیری هستند، و کسی نمی‌تواند اراده خود را بر دیگران تحمیل کند و آنان را از مشارکت در امور اجتماعی باز دارد و بر آنان برتری جوید و آنان را به بندگی و بردگی بکشاند.

البته، تعاون اجزا و مشارکت همگان برای ساختن اجتماع عادل و عدالت طلب، مستلزم عدم اعمال اراده و چشم‌پوشی اجزا از برخی آزادی‌های فردی است، ولی در این امر هم هیچ استثنایی وجود ندارد، و هیچ‌گاه رابطه‌ای یک‌سویه شکل نمی‌گیرد. هر کس برای دیگری از آزادی و منافع خود صرف نظر کرد، او هم موظف است اراده خود را در جهت صلاح او صرف کند و خضوع جامعه یا فرد یا گروه و طبقه‌ای از مردم در برابر فردی یا گروهی، به نحوی که آن را از بعضیت و جزئیت و تساوی خارج کند و او را در حد بالاتر و مسلط و حاکم بر دیگران قرار دهد، به‌طوری که همانند ربی مطاع و متبع الإرادة و مطلق العنان در مقابل دیگران باشد، انهدام بنیان انسانیت و نابودی فطرت انسانی است.

این بخش از آیه که «لا یتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله فانّ تولّوا فقولوا اشهدوا بانّنا مسلمون»، دلالت دارد بر این‌که ربوبیت و لازم‌الاطاعة بودن علی‌الاطلاقی، مختص به ذات ربوبی است و احدی در این امر شریک او نیست، همان‌طور که الوهیت، مختص به ذات باری اوست.

بنابراین، اسلام یعنی جمع بین دو امر:

اول - الهی غیر الله نداشتن؛

دوم - مطاعی غیر خدا نداشتن.

پس هر اطاعتی از غیر و پذیرش خواست دیگران، اگر منتهی به اطاعت خداوند نشود، خلاف اسلام و شرک در طاعت و ربوبیت است. لذا خداوند متعال در جای دیگری از قرآن مجید، اهل کتاب را به همین دلیل که غیر خدا را مالک و مدیر شؤون خود قرار دادند و تسلیم مطلق علمای سوء و دنیاطلب شدند که به جای تعلیم احکام الهی و دعوت به آن و اطاعت خداوند، مردم را در مسیر هواهای نفسانی و تبعیت اراده شیطانی خود سوق می‌دادند، مذمت می‌کند و می‌فرماید: «اتخذوا اُخبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله و المسيح بن مریم و ما امروا إلاّ لیعبدوا لهاً واحداً، لا إله إلاّ الله سبحانه عمّا یشرکون»؛ یهود و نصارا، به جای خدای قادر متعال، علمای خود و عیسی را صاحب امور خود قرار دادند و حال آن‌که مأمور به پرستش خدای واحد بودند. معبودی جز الله نیست و او منزه است از آن چه ایشان شریک قرار دادند.

از این‌که مأمور به عبادت «اله واحد» بوده‌اند، ولی مذمت بر اطاعت غیر او شده‌اند، فهمیده می‌شود که اطاعت بالاستقلال، عبادت است، و ربّ قرار دادن غیر، إله قرار دادن اوست، همان‌طور که استفاده می‌شود دعوت به انحصار عبودیت برای خداوند یکتا، دعوت به انحصار اطاعت بی قید و شرط برای او نیز هست.

از این بیان روشن شد که اسلام عزیز و نبی مکرم آن، چگونه در ابتدای رسالت آن عزیز، شعار آزادی سر داده‌اند و انسان را دعوت به رهایی از همنوعان خود و قید و بندهای جاهلیت کرده‌اند: «قولوا لا إله إلاّ الله تفلحوا»؛ یعنی، رستگاری دنیا و آخرت، در گرو نفي تسلیم و اسارت اربابان زر و زور و تزویر و به کارگیری اراده در جهت کمال غایی بشریت است؛ چرا که «ما خلقت الجنّ و الانس إلاّ لیعبدون»

شعار توحید، مشتمل بر نفي و اثبات، عصیان و تسلیم، آزادی و بندگی است و تا آن نفي و عصیان نباشد، اثبات و تسلیم و ایمان، محقق نمی‌شود، و تا آن بند بندگی باز نشود، آزادی واقعی حاصل نمی‌شود. بندگی خدا، عین آزادی و حرکت و خلافت و ظهور است و در او اسارت و بسته شدن نیست. «لا اله الاّ الله»، شعار آزادی انسان مسؤؤل است و چقدر زود کسانی که به این ندا لبیک گفتند، طعم شیرین آزادی را چشیدند، تا جایی که پیامبر(ص) فرمودند: «همگی، مانند دانه‌های شانه، برابری و کسی را بر کسی برتری نیست. سفید و سیاه، عرب و عجم قریشی و غیر قریشی برابرند: «إنّ اکرمکم عندالله اتقاکم».

فصل سوم - تشریح دین و تأمین آزادی انسان در قرآن کریم

خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم می‌فرماید:

«کان الناس أمة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين و منذرين و أنزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فيه و ما اختلف فيه إلاّ الذین أتوه بغیاً بینهم فهدي الله الذین آمنوا لما اختلفوا فيه من الحق باذنه و الله یهدی من یشاء إلی صراط مستقیم»

این آیه شریفه، علت تشریح اصل دین و تکلیف انسان به آن، وقوع اختلاف در دین است. این آیه، نشان می‌دهد که انسان‌ها چگونه در زندگی دنیا و بهره برداری از مواهب حیات، به اختلاف و تنازع پرداختند و حقوق و آزادی هم را سلب کردند و خداوند متعال برای رفع این تنازع و آزادی‌کشی‌ها - که ریشه در فطرت تمامیت خواه انسان دارد - انبیای عظام را با قانون و کتاب فرستاد تا جامعه بشری را تعدیل کنند و قسط اجتماعی را حاکم سازند به طوری که تمام افراد انسان در استفاده از نعم الهی و زمینه‌های لازم برای تکامل و رشد جوامع انسانی، از شرایطی یکسان برخوردار باشند و بتوانند آزادانه به فراخور استعداد و میل ذاتی خود به فعالیت بپردازند.

مردم، در ابتدای تشکیل اجتماع انسانی، امتی واحد بودند. همه، دارای مقصد و احادی بودند و در زندگی و استفاده از مواهب هستی، تنازع و تمنع نداشتند. ادراکات و علوم آنان بسیط و محدود بود و نیازشان به رفع گرسنگی و دفع آزار حیوانات و جلوگیری از سرما و گرما، منحصر بود. غارها را به عنوان محل سکونت انتخاب کردند و از حیوانات و گیاهان و دریاها برای رفع حوائج زیستی بهره بردند. هر انسانی به حکم فطرت منفعت‌جو و خیرطلب خویش به تصرف در پدیده‌های عالم و تسخیر آن پرداخت و موجودات جاندار و غیر جاندار را به خدمت در آورد، و هنگامی که دید دیگر افراد هم‌نوع او در بعضی امور به موفقیتی رسیده‌اند که او دست نیافته است، ولی به آن محتاج است، همان طور که او به چیزهایی رسیده است که آنان از او بی بهره‌اند، خود را ناچار دید که به همکاری با دیگران دست زند تا همگی بتوانند از فرصت‌ها و زمینه‌های بهتر و برتر ایجاد شده، استفاده کنند، لذا لزوم جامعه مشارکتی و مدنیّت و داد و ستد را در هر آن چه دارد و ندارد، پذیرفت، و قبول کرد که همه این روابط و تعاملات به نحوی باشد که حق کسی ضایع نشود و عدل اجتماعی بر آن حاکم باشد؛ چون، غرض اصلی او استخدام بیش‌تر طبیعت و مواهب آن و رسیدن به منافع بیشتر بود و این شدنی نبود مگر به تعادل و تساوی در آنچه می‌دهد و می‌ستاند.

مردم، مقصود واحدی داشتند، لذا امت واحدی شدند، بدون اختلاف و تنازع، ولی حکمت الهی اقتضا کرده است که انسان‌ها از نظر استعداد و قوای خود متفاوت باشند و در استخدام مواهب طبیعت، یکسان نباشند و احساسات و ادراکات و امیال گوناگون داشته باشند و لا جرم اهداف و آمالشان نیز متفاوت باشد: «و لا یزالون مختلفین الاّ من رحم ربّک و لذلک خلقهم»

نتیجه این تفاوت‌ها، تفاوت اینشان در قوّت و ضعف است. عده‌ای قوی‌تر و گروهی ضعیف‌تر می‌شوند و به خاطر روح منفعت‌طلبی و طبیعت ظلم و جهول و هلوغ، از جاده عدل منحرف می‌شوند و اقویا و اغنیاء، راه طغیان و تعدّی به حقوق ضعیفا را پیش می‌گیرند، از نیروی فکر و قدرت بدنی آنان بهره می‌جویند، اما نفعی درخور، به آنان نمی‌رسانند، بلکه اراده و آزادی آنان را سلب، و خواست و میل خود را بر آنان تحمیل می‌کنند، به طوری که جامعه انسانی از مسیر تعادل و تکامل منحرف شد، اختلاف و ستم بر آن مستولی گشت، سعادت و کمال انسانی نابود و فطرت او غبار آلود شد و نظم اجتماعی، جای خود را به هرج و مرج داد. مراد از اختلاف مردم در «لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه»، همین تنازع و کشمکش در استخدام طبیعت و بهره‌برداری از مواهب حیات است. نیز به همین مطلب اشاره دارد، آنجا که فرمود: «و ما کان الناس الاّ امة واحدة فاختلّفوا» امیرالمؤمنین علی، علیه الصلاة والسلام، نیز وضعیت جامعه انسانی و ظلمت و شدت هرج و مرج حاکم بر آن را، قبل از بعثت خاتم الانبیاء(ص) چنین تشریح می‌فرماید:

خداوند سبحان، محمد، صلوات الله علیه و آله، را در زمانی می‌بعث کرد که انقطاع دنیا نزدیک شده بود (بر اثر فساد زیاد روی زمین) و آخرت روی آورده بود. نور دنیا، پس از فروزنگی، تاریک شده و اهل دنیا را شدت و بیچارگی فرا گرفته بود. آرامگاه دنیا، خشن و زبر (کنایه از عدم آسایش و آرامش بشر) و زمام امر آن به دست کشنده آن بود، در حالی که مدت عمر آن، رو به تمامی، و علامات اتمامش، نزدیک، و اهل آن در حال نابودی و هلاکت، و حلقه آن، شکسته (نظام نداشت و هرج و مرج حاکم بود) و ریسمان آن، گسیخته، و علم‌های آن، مندرس، و زشتی‌های آن، آشکار، و طول دنیا، به کوتاه شدن گراییده بود.

خدای حکیم، باید برای رفع این تنازع و اختلاف - که این موجود را از کمال معهود خود دور می‌سازد - چاره‌ای داشته باشد و طریقی خارج از وجود او فرا روی او باز کند؛ چرا که طبیعت ظلم و جهول و هلوغ او بود که او را به فساد و طغیان دعوت کرد، پس باید از بیرون دستگیری شود و به حکم: «الذی اعطی کلّ شیء خلقه ثمّ هدی» و «ما کان عطاء ربّک محظوراً» به راه سعادت و هدف غایی آفرینش خویش هدایت گردد و دائماً از امداد و عطا الهی برخوردار شود. از آنجا که خلقت انسان تنها مادّی و دنیایی نیست، بلکه او موجودی الهی و مادّی و مرکّب از روح و بدن است، و روح او به سوی خداوند باز می‌گردد و ابدی است، هدایت او باید تأمین کننده سعادت ابدی و تکمیل و تعدیل تمام ابعاد وجودی او باشد.

اینجا است که خداوند حکیم، انبیای الهی را با کتاب و قانون و حدود و تعیین مرزهای فردی و اجتماعی بر انگیخت تا با ایجاد نظم و تعادل اجتماعی و ساختن انسان‌های آگاه به سعادت و کمال حقیقی خویش، و عامل به آنچه تأمین کننده آن بهر روزی است، بشر را به سر منزل مقصود رهنمون باشند، و تنازع و اختلافی که ریشه فساد و تباهی بشر بود، از بین ببرند. پس فرمود:

«قَبِعَ اللّٰهُ النَّبِیِّیْنَ مِیْشِرِیْنَ وَ مَنْذِرِیْنَ وَ اَنْزَلَ مَعَهُمُ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَیْنَ النَّاسِ فِیْمَا اَخْتَلَفُوا فِیْهِ»  
و فرمود:

«لَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَیِّنَاتِ وَ اَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْکِتَابَ وَ الْمِیزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ اَنْزَلْنَا الْحَدِیْدَ فِیْهِ بَاسٌ شَدِیْدٌ وَ مَنَافِعٌ لِلنَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللّٰهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَیْبِ»  
این چنین است که انبیای الهی، از طرفی با تعلیل معارف و حقایق و تبشیر و انذار، انسان را به راه خوشبختی و حقیقت وجودی خویش آگاه می‌سازند و به او تذکر می‌دهند که فطرت و طبیعت خیر خواه و منفعت طلب او، عاملی است برای تحصیل کمال و سعادت هر دو عالم و نه وسیله‌ای برای هلاکت فرد و اجتماع، و بدین گونه راه را بر هر نوع ظلم و تعدّی و سلب حقوق و آزادی‌های دیگران و پذیرش فریاد خدایی فراعنه اعصار، در وجود بنی آدم می‌بندند و مهم‌ترین عامل سلب آزادی و مرکز هدایت همه فعالیت‌های ضد آزادی را در درون او نابود می‌کنند، و از طرفی دیگر با آوردن کتاب و قانون و استفاده صحیح از قدرت، افراد را در تعاملات اجتماعی به تعدیل و انضباط می‌کشاند، به نحوی که در مسیر تعاون و داد و ستد اجتماعی و به خدمت گرفتن دیگران و یافته‌ها و داشته‌های آنان، هر کس به مقداری که استحقاق دارد و به دیگران نفع می‌رساند و محلّ به حقوق آنان نیست، برخوردار و بهره‌مند گردد، کسی بر کسی ربوبیت نکند و جان و مال و اراده و قدرت دیگران را وسیله کامیابی خود قرار ندهد و طبقه حاکم و طبقه محکوم در کار نباشد.

بدین صورت می‌بینیم در منطق قرآن کریم، دین، چگونه نقش آزادی بخشی و حفظ آن در همه عرصه‌های زندگی بشری را، دارا است. ترجیح‌بند دعوت همه انبیای الهی يك کلام است و آن، پرستش خدای یگانه و کمال مطلق و دوری جستن از مظهر طغیان و سرکشی و فساد، است: «و لقد بعثنا فی کلّ امة رسولا انّ اعبدوا الله و اجتنبوا الطّاعوت».

و سخن واحد همه اهل کتاب و شرایع آسمانی، این است که انسان‌ها در برابر هم مساوی‌اند و کسی صاحب امر دیگری نیست جز خدای متعال: «و لا یَتَّخِذُ بَعْضُهُمْ اَوْلِیَاءَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ».

خداوند، به بنی اسرائیل، نعمت آزادی و رهایی‌ای را که با فرستادن موسی(ع) به آنان ارزانی داشت تذکر می‌دهد:

«و اِذَا نَجَّیْنٰکُمْ مِنْ اَلْ فِرْعَوْنَ یَسْمُوْنٰکُمْ سِوْءَ الْعَذَابِ یَذِیْبُوْنَ اَبْنَاءَکُمْ وَ یَسْتَحِیْبُوْنَ نِسَاءَکُمْ وَ فِیْ ذٰلِکُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّکُمْ عَظِیْمٌ»؛ یادآورید: آن گاه که شما را از آل فرعون نجات دادیم، در حالی که شما را به نحو بدی عذاب و شکنجه می‌کردند: پسرانتان را می‌کشند و زنانتان را باقی می‌گذاشتند و در این کار، بلاي بزرگی از خدایان بود.

بالاخره، چه زیبا می‌فرماید نسبت به دعوت خاتم پیامبران و تتمیم کننده مکارم اخلاق:

«الذین یتبعون الرسول النبى الامى الذی یجدونه مکتوباً عندهم فی التوراة و الإنجیل بأمرهم بالمعروف و بنهاهم عن المنکر و یحلّ لهم الطبیات و یحرّم علیهم الخبائث و

يضع عنهم إصرهم والأغلالَ التي كانت عليهم.»

پیامبری که امر و دعوتش به خوبیها و زیباییهاست و نهی ردعش از زشتیها و پلیدیها، و در آنچه برای جسم و روح انسان، پاک و خوش است، آزاد می‌گذارد و فقط آنچه را خبیث و پلید است و خلاف طبع پاک خود انسان، حرام می‌کند و بالاخره قلبی که بر فکر و اندیشه خود زده‌اند، باز می‌کند، و زندانی که خود با تقلید کورکورانه و تعصب و جهل و خرافه‌پرستی ساخته‌اند و مانع آزادی آنان شده است، خراب می‌کند، و بندهایی که احبار و رهبان و بزرگان و اقویا بر دست و پاشان زده‌اند، می‌گشاید، و به تعبیر زیبای امیرالمؤمنین(ع) خداوند آن حضرت را بهار اهل زمانش قرار داد که هر چه بود شکوفایی و خرمی بود:

«جَعَلَهُ اللهُ سِجَانَهُ بِلَاغاً لِرَسَالَتِهِ وَ كَرَامَةً لِأُمَّتِهِ وَ رَبِيعاً لِأَهْلِ زَمَانِهِ.»

و در جایی دیگر فرمود:

خداوند به وسیله محمد مصطفی(ص) پراکنندگی و هرج و مرج و بی‌نظمیها را اصلاح کرد و جبارانی را که در همه زمانها غالب بودند، شکست داد دو سختیها را آسان کرد و ناهمواریها را هموار ساخت تا این‌که گمراهی فکری و عملی را از شرق و غرب دور ساخت.

لذا از آن حضرت(ص) منقول است که در حجةالوداع فرمودند:

ألا و إنَّ الزَّمانَ قد استدار كهینته یوم خلق الله السماوات و الأرض؛ آگاه باشید که زمان گردید تا به هیئت درآمد که در روز نخست خلقت، آن چنان بود.

شاید، اشاره به همین امر است که با استقرار اسلام ناب و دین حنیف، کژیها و انحرافات و مفاسدی که در زندگی شهر پیدا شده بود، زائل گشت و جامعه انسانی به اعتدال اولیه خود بازگشت.

بنابراین، راه آزادی بشر تا قیام قیامت، تبعیت از این دین حنیف و پرهیز از اختلاف و تنازع در آن، و کنار زدن انسانهای ظالم و آزادی ستیز و احبار و رهبان و حکام دغلباز و حیلہ‌گری است که در هر زمان، بندهایی برای بند کردن انسان و میله‌ها و قفل‌هایی برای زندانی کردن او حتی به دست خودش، آماده دارند، و برای بازگرداندن جوامع دینی به فساد و تباهی و تبعیض قبل از اقبال به دین، در حقائق و دستاوردهای دین اختلاف وارد می‌کنند، محکم آن را متشابه جلوه می‌دهند، متشابهات آن را می‌گیرند و بر هوای خود حمل می‌کنند، در برابر هر حقی، باطلی پیامی‌دارند، و هم اینها را برای برتری جویی در زمین مرتکب می‌شوند.

در ادامه آیه مورد بحث، پس از بیان هدف از بعثت انبیا و انزال کتاب و نقش دین در رفع اختلافات و تنازع بشر، این حقیقت را فرمود که «و ما اختلف فيه إلا الذين أتوه بغياً بینهم»

و در جایی دیگر فرمود:

«أَقِمْوا الدین و لا تفرّقوا فیه... و ما تفرّقوا إلا من بعد ما جاءهم العلمُ بغياً بینهم»؛ دین را به پا دارید و در آن تفرقه نکنید... و از آن جدا نشدند مگر بعد از آنکه علم به حقانیت آن پیدا کردند به خاطر ستمکاری بین خویش.

بلکه این نعمت آزادی‌بخش را برای رسیدن به دنیای پست خود، به اسارت در می‌آورند:

«انّ هذا الدین قد کان اسیراً فی أیدی الأشرار یعمل فیه بالهوی و تطلب به الدنیا»

این کلام زیبای امیرالمؤمنین(ع) است که وضع دین خدا را پس از رحلت پیامبر(ص) و قبل از حکومت خویش بیان می‌کند؛ این دین، در دست اشرار اسیر شده بود و بر طبق هوای نفس خود در آن عمل می‌کردند و آن را وسیله رسیدن به دنیای خود قرار دادند.

نتیجه این ستمکاری، بازگشت جامعه انسانی به بدبختی و جهل و فساد دوران جاهلیت خواهد بود. لذا در ابتدای حکومت خود، دردمندان فرمود:

ألا و إنّ بلیتکم عادت کهیأتها یوم بعث الله نبیکم؛ بدبختی شما برگشته است، به مانند عصر جاهلیت و روزی که پیامبر شما مبعوث شد.

و باز به آنان گوشزد می‌کند که راه آزادی و نجات آنان از بار سنگین و کشنده‌ای که بر گردن دارند، پیروی از داعی الهی و کتاب ناطق است:

وَ اعلموا أنّکم إن اتبعتم الداعی لکم، سلک بکم منهاج الرسول و کفیتم مؤونة الاعتساف و نبذتم الثقل الفاحش عن الاعناق.

فصل چهارم - منشأ محدود شدن آزادی بشر

گفتم از آنجا که انسانها اجزای حقیقت واحد هستند و در این خصوصیت، اختلاف و امتیازی ندارند، لذا همه در فعالیت‌های خود آزادند و کسی نمی‌تواند آزادی آنان را سلب کند. این، امری است که خلقت آزاد و مختار انسان آن را اقتضا می‌کند، الا این‌که این حقیقت واحد، دارای هدف و مقصدی است که حرکت و تکامل و رسیدن به آن، مقصود خلقت اوست، و خود انسان طالب و مشتاق وصال آن است؛ یعنی، فطرتاً، کمال خواه و حقیقت جو است: «یا ایها الانسان إنک کادح إلی ربک کدحاً فملاقیه» از طرفی، انسان، موجودی است اجتماعی و مدنی بالطبع که می‌خواهد با دیگران تعامل داشته باشد و از یافته‌ها و داشته‌های آنان استفاده، و تکامل خود را تسهیل و تسریع کند.

نیز گفتیم، در این اجتماع، او یک جزء است، همسان دیگر اجزا، و همه آنان هم با همین هدف در کنار او هستند، و این کل، مانند تک تک اجزا، آن هدف را تعقیب می‌کند. بنابراین، اولاً، به اقتضای هدفمندی حیات خود و اشتیاقی که به آن دارد، عقلاً نمی‌تواند اراده خود را مصروف اموری کند و آزادی خود را در جایی به کار گیرد، که او را از هدف دور می‌سازد، و وجود او را تباه می‌سازد، و زیان او را در پی دارد. قرآن یاد آور شده است: «قل إنّ الخاسرین الذین خسروا أنفسهم و أهلهم یوم القیامة» و «هل یهلك إلا القوم الظالمون.»

ثانیاً، به اقتضای اجتماعی بودن و فطرت مدنیّت طلب خود، نمی‌تواند چنان بر طبل خواسته‌ها و امیالش بکوبد که حقوق دیگران را سلب کند و آزادی و کرامت آنان را نادیده بگیرد، چه جواز چنین امری برای همه اجزای جامعه، هرج و مرج و اختلال در نظام اجتماع و نابودی زندگی اجتماعی و هلاک نوع بشر را به دنبال دارد، که خلاف فطرت او بود.

پس فطرت او، حکم به محدود شدن دایره آزادی‌های او در حیات اجتماعی می‌کند تا زندگی اجتماعی حفظ شود و حرث و نسل تباه نگردد، و الا انسان مغروری که پرهیز و حدی نمی‌شناسد همه چیز را نابود می‌کند، آن طور که قرآن خبر داده است: «و إذا تولّی سعی فی الأرض لیفسد فیها و یهلك الحرث و التسل و الله لا یحبّ الفساد». ثالثاً، از آنجا که جامعه انسانی دارای هدف و کمال معهود است، باید تلاش خود را بسان تمام اجزا در جهت رشد و کمال و تعالی اجتماع به کار گیرد و از آنچه مانع رشد و حرکت اوست، بپرهیزد، و عنان اختیارش را لجام زند و تعادل را رعایت کند تا اجتماع عادل و معتدل و وسط شکل گیرد: «و كذلك جعلناکم أمةً وسطاً لتکونوا شهداء علی الناس.»

پس محدود بودن آزادی فردی و اجتماعی انسان، مانند اصل آزادی او، امری است مطابق تکوین و خلقت او و چیزی که فطرتاً آن را درک می‌کند.

بر اساس جهان بینی توحیدی قرآن، چون همه رفتارها و اعمال انسان در امور فردی یا روابط اجتماعی، باید با الهام و رعایت اصل توحید و عبودیت پروردگار باشد، قوانین و حدود حاکم بر رفتار انسان، دقیق‌تر، مسؤولانه‌تر و چه بسا بیشتر است؛ چرا که هیچ بعدی از ابعاد انسان و هیچ صفحه‌ای از کتاب اجتماع بشری خالی از ارتباط و اتصال

با منبع غیب نیست، اما بر اساس تفکر مادی - که هدف والایی برای انسان و جامعه قائل نیست و لذت جوی و سودپرستی را محور حیات بشر قرار می‌دهد - به مقدار تحقق همین هدف، در چهارچوب حفظ اجتماع که او را در این هدف کمک می‌کند، آزادی انسان محدود می‌شود.

پس همگان اصل محدودیت آزادی انسان را می‌پذیرند، چون فطری است و در او مناقشه‌ای ندارند، الا این‌که گروهی به همه ابعاد فطرت پاک انسانی توجه کرده و گروهی فقط به جزئی از آن که تأمین کننده خواهش‌های نفسانی آنان است، توجه می‌کنند، و به مصلحتان و خیرخواهانی که به حیات طیبه و قسط و عدل اجتماعی و مهار آزادی‌های مخرب دعوت می‌کنند، انگ ضدیت با آزادی می‌زنند و آنان را به مسخره می‌گیرند، که چرا از آنان تقاضای محدود کردن آزادی اجتماعی یا عقیدتی را دارند. قرآن کریم، نمونه‌ای از آن را نقل کرده است:

«قالوا یا شعيب أصدانك تأمرك أن تترك ما يعبد آباؤنا أو أن نعمل في أموالنا ما نشاء إنك لأنت الحليم الرشيد قال يا قوم ارايتم إن كنت علي بينة من ربّي و رزقي منه رزقاً حسناً و ما أريد أن أخالفكم إلي ما أنهاكم عنه، إن أريد إلاّ الاصلاح ما استطعت و ما توفيقي إلاّ بالله»  
قوم شعيب اعتراض می‌کنند که «چرا او می‌خواهد آزادی آنان را در انتخاب و پرستش معبود قومی و ملی‌شان که سنتی دیر پا در میان آنان است و نیز آزادی آنان در تصرف اموالشان را سلب کند و آنان را به تغییر مسیر امر می‌کند؟» و حال آن‌که او فقط تقاضای عدل اجتماعی و قسط اقتصادی از ایشان می‌کرد و برای توده مردم می‌سوخت و از فساد در زمین نهی می‌نمود و می‌گفت:

«يا قوم أوفوا المكيات و الميزان بالقسط و لا تبخسوا الناس اشياءهم و لا تعثوا في الأرض مفسدين».  
فرق است بین آن‌که انسانی بدون حجت و دلیل و از روی منفعت‌طلبی بخواهد اراده دیگران را محدود کند و از روی قدرت‌طلبی و فساد بخواهد آزادی آنان را سلب کند و بین آن‌که دعوتی الهی دارد؛ به حق و صواب و سعادت انسان و تأمین آزادی اجتماعی همه آحاد جامعه و عدالت در بین آنان و تساوی در حقوق مختلف. شاهدش هم این است که خود، قانونی را که می‌گوید، عمل می‌کند و پایبند است و خلاف آن نمی‌کند و نمی‌خواهد آنان را استثمار کند و به بندگی بکشاند، بلکه هدف او اصلاح جامعه و زدودن فساد عقیدتی و اجتماعی است.

بنابراین قوانینی که انبیا و ادیان برای زندگی فردی و حیات اجتماعی بشر از جانب خداوند متعال می‌آورند و حکومت‌های صالح در هر زمانی بنابر مقتضیات عصر برای تعالی اجتماع وضع می‌کنند، سلب آزادی مشروع و حق طبیعی انسان شمرده نمی‌شود؛ چرا که لجام گسیختگی انسان در این موارد یا انهدام اجتماع بشری را به دنبال دارد و یا انحطاط آن و دور شدنش از مسیر کمال و سعادت را، و این هر دو، مخالف فطرت و طبیعت اجتماعی و کمال خواه انسان است. در منطق قرآن کریم، خروج از حدود و مرزهای الهی، که از آن تعبیر به «فسق» می‌کند، عامل نابودی جوامع بشری است: «و إذا أردنا أن نهلك قرية أمرنا مترفيها ففسقوا فيها»، و گردن نهادن به احکام خدا و رسول، وسیله فوز و رستگاری است: «إتما كان قول المؤمنين إذا دعوا إلى الله و رسوله ليحكم بينهم أن يقولوا سمعنا و أطعنا و أولئك هم المفلحون و من يطع الله و رسوله و يخش الله و يتقّه فاولئك هم الفائزون»

پس حکومت صالح که وظیفه تدوین برنامه و راهبري جامعه به سوي کمال و صلاح را دارد و مانعی است در مقابل اجزای شرور و تجاوزگر، می‌تواند و می‌بایست برحسب قوانین خداوند ربّ الارباب با هر جزء اخلاق کننده در روند تکاملی جامعه، متناسب با میزان اضرار و به مقداری که او به آزادی دیگر افراد و حقوق آنان تعهدی کرده است، بر خورد کند و گاه او را از صفحه جامعه حذف کند، تا حیات اجتماع و سائر اجزا باقی بماند:

«و لکم في القصاص حیاة یا اولی الالباب» چرا که «هر کس دیگری را بدون این‌که قاتل باشد یا در زمین فساد کرده باشد، بکشد، پس گویا که همه آدمیان را کشته است».

و گاه آزادی عمل او را در عمده امور سلب کند و به دیگری بدهد گرچه حقوق انسانی او را حفظ کرده است، مثل استرقاق و بردگی اسیر جنگی که اسلام آن را تجویز کرده است و منافاتی با آزادی فردی و اجتماعی که امری فطری و طبیعی است ندارد؛ چرا که گفتیم، اجتماعی بودن انسان نیز امری فطری است و کما این‌که فطرت انسان، آزادی را به او داده است، همان فطرت، لزوم حفظ اجتماع را نیز به او می‌آموزد، پس حفظ و صیانت هر جامعه‌ای از زوال و نابودی، حق طبیعی آن جامعه است و این حق، موجب درستی سلب آزادی هر کسی است که به عداوت و جنگ با اساس آن اجتماع و حیات آن برخیزد.

و گاه تأثیر او را در امری یا اموری محدود کند و آزادی او را بستاند، همانند سلب آزادی در انتخاب محل سکونت در موارد حکم به تبعید شخص به منطقه‌ای غیر از محل سکونتش: «همانا جزای کسانی که با خدا و رسول محاربه می‌کنند و در زمین فساد می‌کنند، این است که... یا از زمین رانده شوند»

نیز مانند سلب آزادی تجارت و سلطه بر اموال، نسبت به امور فسادانگیز مثل شراب و شراب فروشی و قمار و قمار خانه‌داری و احتکار اموال خاص و... خلاصه مطلب آن‌که وجود انسان و حیات فردی و اجتماعی و هدف خلقت و سعادت او، همگی ما را دعوت می‌کند به این‌که راهی در مقابل خود باز کنیم که تضمین کننده سعادت ما باشد و همه جنبه‌های حیات ما را ملاحظه کند و رابطه آنرا به نحو صحیح، تنظیم نماید و با سیستمی معقول و متناسب با ساختار وجودی انسان، ما را به سوي کمال مطلوب رهنمون باشد. قرآن آن راه را معرفی می‌کند:

«فاقم وجهک للدين حنیفاً فطرة الله التي فطر الناس علیها لا تبدل لخلق الله ذلك الدين القيم و لكن اکثر الناس لا یعلمون»

آن راه و شیوه و آیینی که استوار و پا برجاست و بدون اعوجاج و سستی، و وجود انسان بر او سرشته شده است، دین خداست، باید رو به سوي این راه داشت و بر آن آیین حق‌گرا که بر واقع وجود انسان نظاره‌گر است، مقیم و مستقیم بود؛ چرا که تبدیلی در خلقت الهی نیست و سرشت همه انسان‌ها یکی است، و راه سعادت هم در يك امر است و آن همین دین قیم و استوار است.

دفع يك اشکال

با این بیان، اشکالی که به دین الهی در امر اعطای آزادی و نظام اجتماعی سیاسی دینی شده است، مرتفع می‌شود. آن اشکال، این است که اسلام، يك سری قوانین مشخص و نوعی روابط را بر پهنه اجتماع حاکم می‌کند و برای مردم حق تغییر آن را قائل نیست، و به آنان این آزادی را نمی‌دهد که هر از چند گاه، قوانین حاکم و نظام سیاسی اجتماعی خود را دگرگون کنند و به دلخواه خود، نوع جدیدی از روابط و رفتار سیاسی اجتماعی را حاکم کنند. این امر، مستلزم رکود و توقف و تجزیه جامعه است و مانع تحول و رشد انسان‌ها و جوامع بشری. بنابراین دین گرچه لوازم سعادت انسان را داراست و می‌تواند بر رنج‌ها و آلام بشر خاتمه دهد و قدرت آزادی بخشی دارد، ولی وقتی در محیطی حاکم شد، نمی‌تواند و نباید آن را الی الابد از دستبرد افکار و روش‌های جدید دورنگاه داشت و الا راه پیشرفت و تکامل را مسدود می‌کند و موجب جمود و سکون خواهد بود؛ چرا که انسان با گذشت زمان تغییر می‌کند و درافکار و روحیات او تحول ایجاد می‌شود و بر دانش و تجربه او افزوده می‌شود، فلذا راه‌های جدیدی را می‌طلبد.

جواب اشکال مذکور، این است که معارف و یافته‌های بشری، دو نوع است:

1. نوعی از معارف که قابل تغییر و تحول و تکامل است، مثل همه علومي که بشر در راه استفاده و تسخیر طبیعت به آن دست یافته است و هر روز کاملتر می‌شود و

زندگی فردی و جمعی را راحت‌تر می‌کند و راه‌های تازه‌ای برای رسیدن به آمال انسانی نیز محسوب می‌شود. تکامل بخشی این علوم و روش‌ها، در اسلام، مورد ترغیب و تشویق فراوان است، مثل روش‌های تازه اداره حکومت‌ها، مانند انتخابات و تفکیک قوا.

2. معارف و حقایق کلی مطابق با خلقت الهی و مادی و فطرت و طبیعت خاص نوع انسان که متعادل کننده همه قوای انسان در درون او و در صحنه عمل اجتماعی و تضمین کننده سعادت حقیقی اوست. بدیهی است که اگر نظام اجتماعی بشر و حدود و قیود آزادی‌های فردی و اجتماعی بر چنین معارفی استوار باشد، نه تنها ایستادن بر آن موجب رکود و بی‌رشدی نیست، بلکه تحول و تغییر در آن و به فراموشی سپردن آن، موجب اختلال در نظام زنده و سازنده و شور آفرین و آزادیخواه است و انسان را باز از گردونه فطرت و طبیعت خود دور می‌سازد، فطرتی که تبدیلی و تغییری در او نیست: «لا تبدل لخلق الله» لذا خدای متعال که دین و نظام سیاسی اجتماعی دینی را به عنوان تنها راه تضمین شده و استوار گسترش عدالت و پرورش انسان خلیفه الله در زمین، به وسیله انبیای عظام مستقر کرد، طبعاً نمی‌تواند به بشر این آزادی را بدهد که راه آزادی بخش و کامل و جامع را کناری بنهد و به دنبال افکار و اهوای اسارت‌بار در روابط مختلف سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، حرکت کند. همان طور که به او این آزادی را نمی‌دهد که آزادی شخصی خود را کنار گذارد و اسیر و عید دیگری گردد، بله، خداوند، انسان را مختار آفرید، و از او انتخاب آگاهانه را طلب کرد، فرمود: «أنا هدیناه السبیل إماماً شاکراً و إماماً کفوراً»، اما سعادت او و کمال او فقط در صورت اول تأمین خواهد شد، چرا که بعد از حق، فقط گمراهی است: «فما ذا بعد الحقّ إلا الضلال»، لذا است که از انسان‌ها انتخاب این طریق قوی را طلب می‌کند: «اقیموا الدین و لا تفرّقوا فیه». نیز می‌فرماید، آنان که از دین جدا شدند و راه دیگری انتخاب کردند، عالمانه و آگاهانه و به خاطر روحیه برتری‌جویی و فساد انگیزی این‌چنین کردند: «و ما تفرّقوا إلا من بعد ما جاءهم العلم بغیاً بینهم».

و چون چنین انتخابی، زیان انسان و فساد در زمین و نابودی حرث و نسل و هدم بنیان آزادی اجتماعی انبای بشر را در پی دارد، کیفی سخت در بارگاه الهی خواهد داشت، و خداوند رؤوف به بندگانش، کسانی را که چنین زمینیه‌ای را ایجاد می‌کنند، شدیداً مورد عتاب و تهدید قرار داده است:

«من یعص الله و رسوله و یتعدّ حدوده یدخله ناراً خالداً فیها و له عذاب مهین»

«و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون»

«و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون»

«تلك الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علواً فی الارض و لا فساداً»

خلاصه کلام این‌که اعتراض از دین خدا و آموزه‌های دینی و عدم تقید به نظامات آن و حدود مرزهای الهی، فساد در زمین و حاکمیت قدرت طلبان و شهوت‌پرستان را در پی خواهد داشت، کما این‌که تاریخ بشر، شاهد بر این مدعاست. روشن‌ترین آن، وضع بشر پس از رحلت رسول الله، و امیرالمؤمنین، علیهما السلام، است. بله، یک امر نباید مورد غفلت واقع شود، و آن، دقت و تعمق عالمانه در معرفی صحیح دین است. چه بسا به مرور زمان، انحرافات در برداشت‌ها پیش آید و دین حقیقی را غبار گیرد، این‌جا است که نقش مهم علمای دین در پالایش آموزه‌های رایج، از زنگارهای خرافه و تعصب و دستبرد خائنان و تحریف هواپرستان آشکار می‌گردد، و احیای تفکر دینی را به عنوان ضرورت همه اعصابی که وحی آسمان منقطع شده است و ابر غیبت خورشید عالم‌تاب امام معصوم(ع) را پنهان کرده است، متبلور می‌سازد و شکمی نیست که دین حنیف و عقلانی اسلام، همگان را برای شناخت آن حقیقت ناب و بحث و مجادله علمی در چار چوبی منطقی و روشمند و به دور از اغواگری، آزاد گذاشته است و به آن ترغیب کرده است.

فصل پنجم - بالاتر از آزادی

تاکنون روشن شد که آزادی یک کمال وسیله‌ای برای انسان است، نه کمال غایی و تمام هدف، بلکه غایت، به کمال مطلوب رسیدن انسان آزاد و مختار و عصیانگر و ظلم و جهول است، نه نفس آزادی و رهایی او.

بله، اگر انسان، فاقد آزادی بود، دیگر کمالی برای او در رفتن این راه نبود، جبر و تحمیل که باشد، کمال انسانی نیست. کمال انسان در حرکت آگاهانه و آزادانه است، انسان، باید آزاد باشد، تجربه کند، عبرت گیرد و انتخاب کند.

در شرایط خفقان‌آمیز و بسته جامعه، امکان رشد استعدادها و شکوفا شدن و خلاقیت وجود نخواهد داشت. اساساً، حرکت و جنبش سلب می‌شود و آگاهی و تکامل جوی به رکود و جمود می‌گراید و این بر ضد هدف غایی مذکور است.

اسلام عزیز، نه تنها محبوس شدن اراده انسان‌ها در قفس تحمیل و سرکوب اجتماعی را نمی‌پذیرد، بلکه بالاتر از آن را برای رشد و شکوفایی انسان به ارمغان آورده است، و نه تنها سلب آزادی افراد را توسط دیگران نفي می‌کند، بلکه همه انسان‌ها را در قبال هم در جهت رشد دادن و سرعت بخشیدن به روند تکاملی، مسؤول قرار داده است، آن‌جا که امر به معروف و نهی از منکر را واجب کرده است، تا همه زمینیه‌های سکون و رکود و جهل و فساد به دست آحاد مردم از بین برود و همه، دیگری را کمک و مساعدت کنند.

اسلام، فقط نگفته است: «مسلمان کسی است که دیگر مسلمانان از دست و زبانش آسوده باشند»، بلکه فرموده است: کسی که صبح کند در حالی که اهتمامی به امور مسلمانان نداشته باشد، مسلمان نیست.».

اسلام، به این‌که «نان از دهان کسی مگیر»، اکتفا نکرده، بلکه گفته است: «کسی که سیر بخوابد و همسایه او گرسنه باشد، مسلمان نیست.».

بدین سان است که در منطق قرآن شریف، بهترین امم، امتی نیست که تنها آزاد باشد و گزند او به دیگری نرسد و از فشار و تحمیل و اختناق رها باشد، بلکه بهترین امت آن است که برای تعالی انسان مسؤلیت پذیرد: «کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر» و در نیکی و پرهیزکاری تعاون داشته باشد: «تعاونوا علی البرّ و التقوی» و آحادش نه تنها هم‌دیگر را نمی‌درند، که با هم برادرند: «إنما المؤمنون إخوة»

در میثاق انبیای سابق هم بر این مسؤلیت پذیری برتر از آزادی تأکید شده است، همان گونه که بر نقض آن عذاب آمده است: «و إذ أخذنا میثاق بنی اسرائیل لا تعبدون إلا الله و بالوالدین إحساناً و ذی القربی و البیتامی و المساکین و قولوا للناس حسناً و اقموا الصلاة و آتوا الزکاة»

فصل ششم - دفع عوامل سلب آزادی انسان در مکاتب آسمانی

یک مکتب، وقتی جامع و کامل است که علاوه بر به رسمیت شناختن نیازهای حقیقی و فطری انسان، راهکارهای تحقق آن را در درون خود در نظر گرفته باشد، و نیز عوامل سلب آن را دفع کند، به طوری که تعالیم آن مکتب، قدرت پاسخ‌گویی نام و تمام به آن نیاز را داشته باشد.

برخی مکاتب بشری، در مسأله آزادی اجتماعی انسان، آرای را مطرح کرده‌اند و از جهتی راه آزادی را ولو به طور ناقص گشوده‌اند، اما از جهات دیگر نتوانسته‌اند جلوی طغیان مستبدان و خودکامگان را بگیرند، و در نهایت، عدم جامعیت تعالیم آنان و تک بعدی بودن نگاه آنان به انسان، موجب اسارت او و بی‌رشدی و جهالت مدرن او و

سروری خدایان زر و زور و تزویر شده است.

عوامل سلب آزادی اجتماعی سه دسته‌اند:

اول، آن دسته عواملی است که به سلب کنندگان آزادی مربوط می‌شود، مثل روحیه استکباری و جاه‌طلبی و فساد انگیزی. دوم، آن دسته عواملی است که به مسلوب‌الحریه‌ها مربوط می‌شود، مثل جهل و بی‌خبری و بی‌رشدی و ضعف و زیونی و ذلت‌پذیری و سستی، که موجب نهایت سوء استفاده گروه اول از آنان و به بردگی کشاندن ایشان می‌شود.

سوم، آن دسته عواملی است که به نظام روابط اجتماعی و نظام سیاسی حاکم مربوط می‌شود، مثل نظام خانوادگی ظالمانه و مبتنی بر حذف کرامت انسانی یک عضو مثل زن، یا نظام اقتصادی ظالمانه که موجب سلب حقوق و گرسنگی عده‌ای و پرخوری و بهره‌مندی بیش از حد عده‌ای دیگر می‌شود، یا نظام طبقاتی حاکم بر روابط اجتماعی که انسان‌ها را بر حسب نژاد، رنگ، جنسیت، و امتیازات صنفی و گروهی، به طبقات درجه اول و درجه دوم و... تقسیم می‌کند و برای طبقات خاصی، برتری و برای دیگران دون‌پایه‌گی را به رسمیت می‌شناسد، و حقوق خاصی را له یا علیه هر طبقه‌ای ایجاب می‌کند، و یا نظام سیاسی حاکم بر جامعه و مرکز قدرت و حکومت، مثل حکومت طبقاتی و دیکتاتوری، پادشاهی مبتنی بر حکومت خانوادگی موروثی و مانند تمرکز قدرت و عدم توزیع آن و یا عدم وجود حق نظارت مردم بر عملکرد حکام و امور دیگری که موجب شکل‌گیری یک نظام سیاسی استبدادی و حاکمیت فرد یا عده‌ای خاص می‌شود که برای حفظ قدرت، آزادی مردم را سلب می‌کند و حق آنان را به رسمیت نمی‌شناسد.

از آنچه گفتیم، روشن می‌شود که عوامل سلب آزادی، هم درونی است یعنی به روحیات انسان‌ها بر می‌گردد، مانند دسته اول و دوم، و هم بیرونی و اجتماعی مثل دسته سوم. مکتب کامل و جامع و آزادی بخش، آن است که قدرت انهدام و دفع همه این عوامل را داشته باشد و تعالیم آن به طور طبیعی آنها را منتفی کند. بر واضح است که عوامل درونی، نقشی بی‌بدیل و شاید مهم‌تر از عوامل بیرونی داشته باشند و از آن جهت که زمینه‌ساز عوامل بیرونی هستند رتبه مقدم بر آن شمرده می‌شوند، و کنار زدن آن لاجرم مهم‌تر و مقدم محسوب می‌گردد.

مخفی نیست که مکاتب بشری، تاکنون برای این عوامل چاره‌ای نیندیشیده‌اند و اساساً نگاه آنان به انسان نمی‌تواند این‌گونه تعالیم را در پی داشته باشد، ولی ادیان آسمانی، خاصه اسلام، به همه عوامل درونی و بیرونی سلب آزادی بشر نظر داشته‌اند و درصدد درمان آن بوده‌اند، و بیش‌ترین تلاش را در این جهت کرده‌اند که انسان بسازند، انسانی که نه ظالم باشد و مستکبر و نه ظلم‌پذیر و مستضعف و ناآگاه.

الف) دفع عامل سلب آزادی، در وجود سلب کنندگان

از جمله تعالیم قرآن کریم، این است که تکبیرورزی بر عبادالله را موجب دوری از رحمت پروردگار می‌داند و برتری جویی را موجب محرومیت از سعادت جاودان، و می‌فرماید: «بهشت را برای کسانی قرار می‌دهیم که اراده برتری در زمین و فساد ندارد و عاقبت خیر از آن متقیان و منعهدان است».

در جای دیگر می‌فرماید: «کسانی که به مردم ستم روا می‌دارند و در زمین فساد و بغي می‌کنند، برایشان عذاب دردناکی خواهد بود».

اسلام، مردم را به قسطورزی و عدالت‌طلبی دعوت می‌کند: «اعدلوا هو اقرب للتقوی» و «اقسطوا ان الله يحب المقسطین».

و عزت و آقایی و قدرت را از آن خدای قاهر می‌داند و اوست که به هر که خواهد آن را می‌دهد:

«قل اللهم مالك الملك تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعز من تشاء و تدل من تشاء»

و اهل ایمان را حافظ حدود و مرزهای الهی می‌داند: «الحافظون لحدود الله و بشیر المؤمنین»

و پیروی هوای نفس را سبب ظلم و ستم معرفی می‌کند: «اتبع الذین ظلموا أهوائهم بغير علم».

و راه رستگاری را افسار زدن بر آن می‌داند: «و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون»

بنابراین، قرآن و تعالیم آسمانی‌اش، اولین هدفش آزادی معنوی و درونی انسان است؛ یعنی، انسان را از اسارت خواسته‌های پست و ردیبلانه رها می‌کند، کرامت و عزت و مقام والای خلیفه‌اللهی او را گوشزد می‌کند تا از بند نان و نام و سیم و زر و قدرت آزاد شود و برای رسیدن به آنها همنوعان آزاد خود را به زنجیر نکشد. لذا در داستان موسی و فرعون، خدای متعال ابتدائاً به موسی و هارون فرمان می‌دهد که نزد فرعون بروند و او را با بیانی نرم و دلنشین و فطرت برانگیز، متوجه خود و خدای خالق او کنند، شاید که متذکر و متنبه شود. بعد هم فرموده است که از او بخواهید دست از اسارت بنی اسرائیل بردارد و آنان را رها کند و به آزادی موسوی بسپارد:

«اذها إلی فرعون آتہ طغی و قولاً له قولاً لبناً لعلہ یتذکر او یخشی» «فأتیاه فقولاً آتاً رسولاً ربک فارسل معنا بنی اسرائیل و لا تعدّهم»

پس تأثیر آزادی معنوی انسان در تحقق آزادی اجتماعی، امری انکارناپذیر و بی‌بدیل است. این، چیزی است که منحصر از تعالیم دینی و آسمانی ساخته است و علم، چنین قدرتی را ندارد و مکاتب مادی اساساً بر ضد آن ترغیب می‌کنند.

بدین جهت است که آزادی اجتماعی دینی هم صداقت‌آمیز است؛ یعنی، قصد استفاده ابزاری برای صاحبان سرمایه و قدرت در او نیست، بر خلاف آزادی مطرح در دنیای معاصر، و هم عمیق و ریشه‌ای و پایدار است، از آن جهت که با آزادی معنوی و درونی انسان همراه است و روحیه سودجویی و منفعت‌پرستی مطلق که مقدمه سلب حقوق دیگران است را از بین می‌برد و بدین ترتیب مهم‌ترین عامل درونی در ناحیه سلب کنندگان آزادی اجتماعی را منهدم می‌کند.

ب) دفع عامل سلب آزادی در وجود سلب‌شوندگان

اما نسبت به مسلوب‌الحریه‌ها نیز ادیان الهی به‌ویژه دین مبین اسلام، ارزنده‌ترین تعالیم را آورده است، به طوری که زمینه ظلم‌پذیری و سلب حقوق و آزادی را از افراد و اجتماع زایل کرده‌اند.

آنچه موجب قبول ظلم و رضایت به اسارت و بردگی می‌شود، یا جهل و بی‌خبری و بی‌رشدی است و یا دلیل و سست و بی‌اعتنا بودن نسبت به سرنوشت فردی و اجتماعی، و در هر دو بُعد، اسلام، تعالیم رهایی‌بخشی آورده است.

در بُعد اول، قرآن کریم، با تأکید فراوان دعوت به تعقل و تفکر و علم و بصیرت کرده است و از اسارت فکری و تعصب و تقلید کورکورانه از سنت‌های غلط قومی انتقاد کرده است، و از این‌که انسان لباس ربوبیت بر تن غیر خدا بپوشاند و غیر خدا را مدبر و مالک امور خود قرار دهد، و او را از مقام مخلوقیت و ربوبیت خارج کند، سخت بر آشفته است، حتی اگر آن غیر، ملائک و انبیا و علما باشند:

«ما کان لبشر أن یتوبه الله الکناب و الحکم و النبوة ثم یقول للناس کونوا عباداً لی من دون الله... و لا یأمركم أن تتخذوا الملائکة و النبیین أرباباً أیأمركم بالکفر بعد إذ أنتم

مسلمون» «اتخذوا أعبادهم و رهبانهم أرباباً من دون الله»

نیز از مردم خواسته است که با فراگیری حقایق و تعلم کتاب، ربّانی شوند و سرسپرده کمال مطلق: «و لکن کونوا ربّانین بما کنتم تعلمون الکناب و بما کنتم تدرسون» مهم‌ترین رسالت انبیای عظام، تلاوت آیات و تعلیم کتاب و حکمت و ساختن روح انسان‌ها معرفی شده است: «هو الذی بعث فی الامیین رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته و یرزقهم و یعلمهم الکناب و الحکمة و إن کانوا من قبل لفي ضلالی مبین».

انبیا، از انسان امّی و بی‌خبر و بی‌رشد، انسانی آگاه و متفکر و عامل می‌سازند که با چراغ حکمت در جامعه حرکت می‌کند و در دام فریبکاران و تاریک‌فکران سالوس نمی‌افتد. شکوه و ناله اولیای خدا، بیش از هر چیز، از جهالت و گمراهی مردم است. امیرالمؤمنین، (ع) این‌چنین فغان دارد:

«إلی الله أشکو من معشر یعیثون جهالاً و یموتون ضلالاً؛ به خدا شکایت می‌کنم از گروهی که نادان زندگی می‌کنند و گمراه می‌میرند.».

نسبت به بُعد دوم، یعنی عامل زیونی و ضعف و ذلت‌پذیر بودن که موجب از کف دادن گوهر آزادی و رضایت به اسارت است، باز تعلیم قرآنی و دینی، بالاترین نقش را در پالایش وجود فرد و جامعه از آن دارد؛ چرا که به فرموده امیرالمؤمنین(ع): «لا یمنع الضیم الذلیل و لا یدرک الحق إلاّ بالجدّ».

قرآن کریم، اولاً انسان را با حقیقت والا و بالا و شخصیت بزرگ خود آشنا می‌کند، کرامت و عزت او را به او یاد آور می‌شود:

«و لقد کرّمنا بنی آدم... و فضّلناه علی کثیر ممّن خلّقنا»

و این‌که می‌تواند خلیفه خداوند در زمین باشد: «إتی جاعل فی الأرض خلیفة»

و مسجود ملانک واقع شود: «فقعوا له ساجدین فسجد الملائکة کلّهم أجمعین»

و حامل امانت گران سنگ الهی: «إنّا عرضنا الأمانة علی السماوات و الأرض و الجبال فأبین أن یحملنها و أشقّقنّ منها و حمّلها الانسان إنّه کان ظلوماً جهولاً»

انسانی که خود را مصداق چنین حقیقتی می‌بیند، هیچ‌گاه تن به ذلت و خواری و اسارت در برابر انسانی دیگر نمی‌دهد و با تکیه بر خداوند از هر قید و بندی رها می‌شود.

و ثانیاً، به طور مستقیم، روح آزادی را در انسان‌ها تقویّت می‌کند و به مبارزه با آزادی ستیزان فرامی‌خواند:

«أذن للذین یقاتلون بأنهم ظلّموا و إنّ الله علی نصرهم لقدر الذین أخرجوا من ديارهم بغير حقّ إلاّ ان یقولوا ربّنا الله...» «و الذین إذا أصابهم البغي هم ینتصرون» «و لمن انتصر بعد ظلمه فأولئك ما علیهم من سبیل»

و فریاد مظلوم را محترم می‌شمارد: «لا یحب الله الجهر بالسوء من القول إلاّ من ظلم».

به امت‌ها فرمان می‌دهد، به طاغوت که منشأ همه فسادها و ظلم‌ها و سلب حقوق انسان‌ها است، کفر بورزند و از او دوری جویند و او را بر سرنوشت خود مسلط نکنند: «و لقد بعثنا فی کلّ أمة رسولاً أن اعبدوا الله و اجتنبوا الطاغوت»

و هیچ‌گاه او را مرجع امور خود قرار ندهند، که اگر چنین کنند، ایمانشان خیالی بیش نیست: «یریدون أن یتحاكموا إلی الطاغوت و قد أمروا أن یکفروا به».

اگر امت‌ها، پیام الهی را که توسط پیامبران ابلاغ شده بود، به گوش جان می‌گرفتند و بگیرند، هیچ‌گاه حریت و کرامتشان به تاراج نمی‌رفت و نخواهد رفت، و فریاد «هیئات منّا الذلّة» آنان، مستبدان و مستکبران عالم را ناکام خواهد گذاشت، بلکه همان طور که سابقاً اشاره کردیم، قرآن، نه تنها به آزادی‌طلبی و عزت خواهی فرمان می‌دهد، که انسان را نسبت به آزادی همه بشریت مسؤول می‌داند و از نشوریدن علیه ظلم و آزادی ستانی می‌آشوبد:

«و ما لکم لا تقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین من الرجال والنساء و الولدان الذین یقولون ربّنا أخرجنا من هذه القریة الظالم أهلها و اجعل لنا من لدنک نصیراً».

این امیرالمؤمنین(ع) است که فریاد می‌زند: «کونا للظالم خصماً و للمظلوم عوناً» و می‌فرماید: «خداوند رحمت کند کسی که حقی را ببیند و بر او کمک کند یا ظلمی را مشاهده کند و در مقابل او بایستد.».

بدین‌سان است که قرآن کریم و تربیت یافتگان مکتب و اولیای الهی، با تعالیم ارزشمند خود، انسانی پرورش می‌دهند سرشار از آگاهی و دانایی، با روحی عزت‌طلب و ظلم ستیز و حق‌گرا، که هیچ‌گاه اجازه نمی‌دهد، فریبکاران و برتری‌جویان و ستمکاران، آزادی او را سلب کنند و او را به بند اهوای خود کشند، بلکه از او چراغی همیشه روشن می‌افروزند، فرا راه همه آزادی‌خواهان و عدالت‌طلبان عالم که منطقتش این است: «الموت أولی من رکوب العار».

سراج